

لطیف از عالمی که در عرف آلودگی
 بهر گلی که در شبنم پیدا
 گلست

M.A LIBRARY, A.M.U

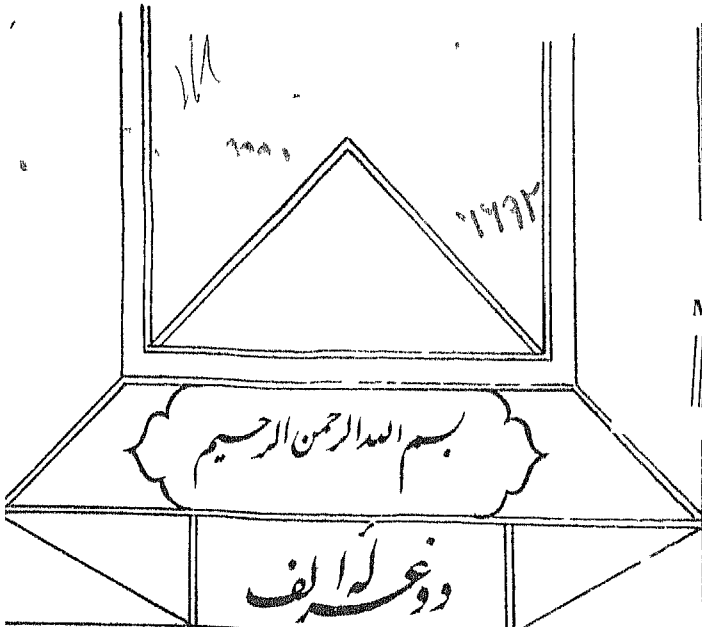


PL6692

عالمی و زیاده بجا نگاه بردن بل
 و سینه زدن ابداعش رونق یابم
 ببارت و سبب شوره نسیم گل
 چون ناله عشق با حش

۲

نیت عشق و نیت دوست
 که طاعت و تقابل کار از آنست
 ببلبل
 که بپست و نانی شایسته
 خنده و آستان
 این خون خورشید و خورشید
 کجاست



نخلت زده کاگل مشکین تو سنبلی یاسایه بچو رشید گرفت ست تو سنبلی خونین جگر اند سحر وار تحمل جان کاسن و سینه شهید بلبل تا روز قیامت کند نشاء تنزل	ای و عرق از غاض نگین تو شد گل آیا خط سیر است بگردن گل رنگ آسوده و آن بار غم عشق نگین آرایش است گامه ایام بهار است از نیم نگاه تو عطائی شده است
---	--

گر دید بلند بانگ بلبل بست آب روان کسبه تسلس در سایه سحر و سحر آنکس که بدید سجده سنبلی هر چینه که خواست ملی تامل	افزود کنون لطافت گل از بهر طواف گرو طرز ار این دم سحر وار بود میر از زلف بمان یاور و یاد از فیض تو یافته عطائی
---	--

دو غزله بای موحده	بی رونق است پیش رخ آن لکار گل
زین غصه خون خور و مهبل و نهار گل	

عقل و قدرت و محنت و توبه
ای وصف گماهی از بکره عالم
غیب تازه و داروست و نه پنهان
نفس غریب خواندند که این سخن کس است
شماره ۱۲

پیش حسن و فی اسی خوشال
پایا کبابان طالب و تو ان
پایا ساراد عوی عینیت نکند
پند نامه گو کن در راه عشق

ایک کمال می نمای چون بلال
فرخ آن را چشمه که بنامی جمال
فی حیات و حسیه فی قبل و قال
از طایفه بیل این مذکور محال

الحمد لله

دو غزله تهای فوقانی
 دولت عشاق را نبود زوال
 پیر و زود دل عطائی مهر دوست

دو غزله تهای فوقانی	دو غزله تهای فوقانی
<p>مشت میزد باد بر زانوهای گل و سینه سست بلبروی گل باو چسبند دامی از گیسوی گل عشق آن غنچه دمان از بوی گل و خیال تونه بند سوئے گل</p>	<p>تا بر اندازد نقاب از روی گل تا بر آید بولستان هوا تا شود لبس اسیر غزل تازه ترشد در باغ طالعان تا عطائی مست دیدار تو شد</p>

نیمه اول رشتیدار تهای فوقانی ۱۱

<p>اقتصاد کشته تو زده چاک سینه بلبل که طوق بندگیش بست گردن صبا نیافت تفرقه خاطر از هزاران دل فتاد بر وجود اروت در چوبابیل که انجمن سخن مست میکند بی حل</p>	<p>تبسم لب بعل تو کرد خندان گل تو سست گرد سرور امان قامت توجیه عشق محشم دارو سراسر غمزه جادو که در زمانه آن تو کرده به عطائی نگاه از سست</p>
---	--

نیمه دوم رشتیدار تهای فوقانی ۱۲

<p>دو غزله تهای مشتمله تصویر فکر ماه مننه دل خنجر کشد بر برآورد بسل هرگز نشود بدوست و اصل با کوی صنم نشد مقابل در عشق زریه به شما تل</p>	<p>ثبت است مراب تخت و دل ثابت قدمان تنها گر یزند ثابت شد آنکه در هوا ایش نامن چینی ز باغ فردوس قوت بر نگزیده ام عطائی</p>
<p>اقتصاد در زنگاه وصل نبردگر شود و دل در زنگاه وصل نبردگر شود و دل</p>	<p>اقتصاد ثابت بر آنکه شد بر دوست چون خیل ثابت بر آنکه شد بر دوست چون خیل</p>

دو غزله تهای فوقانی
 پیر و زود دل عطائی مهر دوست
 تا بر اندازد نقاب از روی گل
 تا بر آید بولستان هوا
 تا شود لبس اسیر غزل
 تازه ترشد در باغ طالعان
 تا عطائی مست دیدار تو شد
 تبسم لب بعل تو کرد خندان گل
 تو سست گرد سرور امان قامت
 توجیه عشق محشم دارو
 سراسر غمزه جادو که در زمانه آن
 تو کرده به عطائی نگاه از سست
 ثبت است مراب تخت و دل
 ثابت قدمان تنها گر یزند
 ثابت شد آنکه در هوا ایش
 نامن چینی ز باغ فردوس
 قوت بر نگزیده ام عطائی
 در زنگاه وصل نبردگر شود و دل
 در زنگاه وصل نبردگر شود و دل
 ثابت بر آنکه شد بر دوست چون خیل
 ثابت بر آنکه شد بر دوست چون خیل

نیمه اول رشتیدار تهای فوقانی ۱۱
 نیمه دوم رشتیدار تهای فوقانی ۱۲

۲۴
 فیض شریف
 کماله
 از زبان علامه

ثروت را عشق پیشانیست و بس شمع بیانی ۱۱ شمع می وصال نگیرد نقد جان ثقیل است بجای پنهان حسن عمل سار برانی اعمال ۱۲ نامی بسین به هیچ مصلحت عطا نیا	کوتاه کرده ام بسخن قصه ملوید تا عشق مخلصانه نیاری بران کفیل سودی نمی کند پله برز قائل و قیل هست اینجا تو کوه آوج لشت و لیل
---	---

دوغله خیم عزلی

جان پرورست گر چه جهان را بهار گل جا کرده ییغ که با صد زبان حال بنیدن نسیم سحر که هسی فشان جو خزان سحر تو دید اندر کون شاخ بخت و بند که بر عطائی قبول نیست	اما کند بوی تو بی اختیار گل گوید شنای روی تو بر شاخ گل از روی نازکش همه گرد و غبار گل کاه برین شکسته رخ و واغدار گل آنجا که حسن تست نیاید بکار گل
---	---

ایضا

جمال روی تو کس که دید از مثال جهان و اهل جهان جمله هیچ و زیجست بگو فتائی بلبل بوی گل نبو جبین خویش سناک و تو می سایم جوابی که عطائی نثار رخ تو کرد	بیافت و چو خلیل از ستار فی الحال توئی زهره نظر می کنست هم باشد لال شبنم افش تو می آید از شبا و شال که اوست سجد که عاشقان فایغبال خریه ایست بی طالبان کسب کمال
--	---

دوغله خیم فارسی

چمن سازه بازار رونق گل چه خوش دلاست بهر دل کشیدن چرا ساقی نگر دوست و مدد هوش چو صوفی بشود این ما جارا	ابراجا شاد ز غم ساز بلبل کند زلف خود را تا با شبنم که میانی زبان می گفت قفل فوشد صوف و فوشد ساغر گل
--	--

معنی شریف
 اینها تو نوشته
 عذرا بیست و نه
 علامه خلیل
 شبنم گل
 انداخته شادان
 نشان از غیب
 کلام ساخته
 اشاره قصه حضرت
 معنی شادان
 این بود و کار نیست
 گفت دوست دارم
 و این شل معلوم باد

و مثال از آسمان
 و مثال از آسمان
 و مثال از آسمان

و مثال از آسمان
 و مثال از آسمان
 و مثال از آسمان

طیروز و سحر و شب و روز

۴۰

مفتوحه فی جنب استقامت
و جوارحه با برکت و شوق
و ایمان است و کمال اخلاص
و تقوی و کمال شجاعت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

جہاں کہیں میری طرف سے دعا ہے وہ سب قبول ہوتی ہے۔

۱- در صورتی که در این مورد هیچ مدرکی در دسترس نباشد، باید از طریق مراجع ذیصلاح، اقدام به جمع‌آوری مدارک و مستندات شود.

فصل اول در بیان کلیات

<p>دیده عارض جمله تن کردید چون سید گل گشت اندر وصف الطاف تو شکر بار گل کاسان با صد نیران چشم شد نظر گل در شمای روی خورشید و از منقار گل</p>	<p>خفیه شبها با خیال عارض گل رنگ تو خرم و خندان و از رخسار باهره زبان خوبی هست که جا کرد و درستان در خامه رنگین عطانی همچو بلبل مست تو</p>
<p>غیراث ۱۱</p>	<p>جزو ۱۲ مجرای ۱۳ اضافی</p>

خوشوقت عاشقی که شود محمود خیال
خلوت نشین مجله دل را کس نمی آید
خوشبید گرچه بنور آفاق حید است
خود را فنا نکرد و هر آنکس که در پیش
خدا صفا ز شعر عظمای و روح کدر

و در هر دو حال محله
اول نظرگاه و توشندای منبج و شید و مال
و دیده ام منبجی مار و یک چشم سباحت
و طلب گر چه هزاران پره افکند اسراند
و این شمع وصال تو کسی در یک
خبر ما ندیم که و آئینه نمانی تمثال
بود و آیه بر آن جاو کند شاه خیال
نیت از رویه کنی آن همه و درم حال
که چو پره پره پره پره پره پره پره پره
ای تو که کجاست پره پره پره پره پره پره پره پره

وارو امید وصالی	و در خور عوینا سیم باوار بستان
وارو بدوین تو سرور نقاب گل	چاره نیکنند سخن بی حجاب گل
در یونین لطف تو شبها بروز کرد	تا کجا سحر بروی در آرد آب گل
دوش چمن طراز ریاحین یا فتی	گر آرزویت نشد بهره یاب گل
واروی درو سینه بلبل بدانشیت	الاکر جبر غن ز شمشیر شراب گل

[illegible]

چهارم تو خفته بر لب آفتاب
چهارم تو خفته بر لب آفتاب
چهارم تو خفته بر لب آفتاب
چهارم تو خفته بر لب آفتاب

زمنه سبز چون بوی گیسو و لدار ز زین جاده چو صوفی ز شوق قفاست ز دور سینه سنان برون ندک صفت رحیق عشق عطانی چنین که جانشست	صبا چو عقد کشاید ز طره سبیل بیان ساخته خلوت در انجمن خلقت صدای ناله مینا که مینند قفص نزار عیش فلر میکنم بساغل
---	---

دو غزل زای می

ز بهی حال ترا قبله گاه دارد گل زبان شدست همه تن بر زبان شد حال ز عنایب نیاید ادای یک حسرتش زنده هست صبا چاک جیب تا دامن ز حال راز عطفانی مگر خبر داد بشکر بند گیت سحر و ن برادر گل حقوق فیض ترا بیزبان گزارد گل بر انچه بر ورق خوشبین نگار و گل ز کوشی نفس اندر زده در ان شمار و گل که باشکسته و ناله بر نیار و گل

ایضا

ز بهی روی تو شمع بند دگرستان گل ز انصال خد و خال پیشال شما ز دیدن رخ خوب تو سحر محراب داد ز ماه روی تو میافت رنگ کر پنجهن ز بسکه کلک عطانی بهار گلخیزست درون شکست برآمد زبستان گل شمار روی خود را باغ و گستان گل انداشت از غلج خلوت شبستان گل ز روی و خوار نمی گشت و درستان گل نزد که طبع کند با رخ انیستان گل

غزل زای فارسی

شند به رنده شد قبا و شوق و راز گل ناله ای باره باه ۱۲ بود ز رشک عارضش شرف در یای بهمان کشتی نظاره را شند طبل زنده کرد الحان و آوای بیان	در سراق روی و ز سینه ابر گل قطره های آب خجلت جوشد ز رخسار گل عرق کردی گر نبود لنگر و دیار گل بسکه خواند آیات حسن دست انداز گل
--	--

بشکر بند گیت سحر و ن برادر گل
حقوق فیض ترا بیزبان گزارد گل
بر انچه بر ورق خوشبین نگار و گل
ز کوشی نفس اندر زده در ان شمار و گل
که باشکسته و ناله بر نیار و گل

۹
دین زنده کند از آرزو
ایر که ز گویند و نهی
گویند گیت و آن
در کوستان جرجا
بسیارست بران
۱۰
بوی بهیشت و دوزخ
نست که بر آید از آن
نظرات شیرین

فکات از رخسار
فکات از رخسار
فکات از رخسار
فکات از رخسار

هوای خنک و دلپذیر
 باد خنک و دلپذیر
 هوای خنک و دلپذیر
 باد خنک و دلپذیر

علاج کتب طبیه
علاج کتب طبیه
علاج کتب طبیه
علاج کتب طبیه
علاج کتب طبیه

شدن آسافیس تاثیر بوائی فو بها شادمانی با چمن پیچیده به طبع روزگار شسته حسن تو آمد چهره آرای بهار شدنی کلک عطائی دشت گل بسخن	شودید از آب لطافت هر خیار گل تا انشا طبرم تو کردید شستهار گل نغمه نغمه تو آمد نافه تا تار گل بسکه عمری بست اند بر فنی طوار گل
--	--

دو غزله صادق حسن

صاحب نظران زویدین گل صد غار شکست بلبلان را صباغ بهار از که آموخت صدا شده اند عند لیسان صحرای تو خوشی که شد عطائی	مست اند نه از شنیدن گل در سینه ز کشیدن بوکرین گل زین گونه قبا زویدین گل در عهد تو از مزیدن گل مست سفت زویدین گل
--	---

ایضا

صبح کوئی باشد بنقاب از رخ گل صلوات حمله نشینان چمن را زده آب صحن با عیست مطرب گل و سبزه و سرم صدا احسان خودم کن بروای یک صبا صحت یار عطائی تبار زنده شود	میدهد تاب صبا خنجر اسنبل طر قوا فاخته و چرب زبانی بلبل بزم و اما ده نشاطت بقصیده بلبل پیش دلدا نیازی کن و احوال هم بلبل حاسدان تو گرفتار بلا با صد ذل
--	---

دو غزله صادق حسن

ضعیف به روی غریب یکم بیدل خنده به بار بود شوم سفید مست و جو شوم خاک به خاک ازین دنیا صبورم از غم فرو ضرورت آمد ز ناخیا به غفلت رستم اینجا ای صورت ۱۱ از غم ۱۲	غزلیان بهی یا این دعای و ستاره سیر عجب از خود فراموشم که بگزیدم بهایل نقش از حسن اشکاکم بسوی معصیت یایل انگرم و جز به سحر زین ازل حاصل ای دنیا ۱۱ حسرت ۱۲
---	---

علاج کتب طبیه
علاج کتب طبیه
علاج کتب طبیه
علاج کتب طبیه
علاج کتب طبیه

علاج کتب طبیه
علاج کتب طبیه
علاج کتب طبیه
علاج کتب طبیه
علاج کتب طبیه

علاج کتب طبیه
علاج کتب طبیه
علاج کتب طبیه
علاج کتب طبیه
علاج کتب طبیه

بهری اصل نیست چون / باقی صفت و زینجا / صورت غمنا می آید / دشت کار و طوط / عجب چشم و شکر / نام ستاره خورشید / عجب

<p>ظلمت آبا و جد از تو خراب ظل مبطوط خود در پنج مدار ظلم کم کن تو بر فلک زوگان ظاهر و باطنم ز تو روشن</p>	<p>بجز وصل از غایت تو بیهل از کرم چه کشد ملازم ذیل که ندانند بر چه پناه تو گریخت کی عطای کند بغیر تو نیست</p>
--	--

ایضا

<p>طبعی کم کرد و محو اندر چشم آفتاب ظهور حسن به پیش فروغ روی و لرام طبعین و اوی به چرخ عشق آن ابد پایست ظلمت کشت ربا النوع انسان را مغذو طریقیان و سخن کو شنی زلفان و پیوسته</p>	<p>به پیش آن قدر عناصرو پاند یا در گل بود چون پیش خورشید فلک نورش باطل که باب اطلاق نقل با درارش شوند فلا بود روی شمع جز پروانه بیدل عطای لبخانشی به بیدارش بوی گل</p>
--	--

دو شعر به عین مسمله

<p>عالمی لی زنت سرمه زده از غوغای گل عجز از ناخود می گشت مست از یکبه و خند کسب می نواری اندرین فصل بهار خوصه با عست و باقی لب شک جابجایی عیش اسباب جمع آید عطای مطلب</p>	<p>فصل نور و دست قوت جبهه تنهای گل جمله مرغان چنین شایسته از تنهای گل باول نالان سرو کار نیست با سود گل سایه سرو و تماشای رخ زیبای گل صحبت دل را سیم اندام رنگ قوی گل</p>
--	---

ایضا

<p>عشق ناریست ملکوت بکمال عاشقان و طریق صدق و صفای عاشقی کاسه سر پاست عشق هر درین عین خطر</p>	<p>احد و اخذ رو اعدا ایا و خال جان فای کنند بی حال که نماید مدار استیصال حکم ناقص وین طریق محال</p>
--	--

این شعر به عین مسمله است
 و در این شعر به عین مسمله است
 و در این شعر به عین مسمله است
 و در این شعر به عین مسمله است
 و در این شعر به عین مسمله است

این شعر به عین مسمله است
 و در این شعر به عین مسمله است
 و در این شعر به عین مسمله است
 و در این شعر به عین مسمله است
 و در این شعر به عین مسمله است

این شعر به عین مسمله است
 و در این شعر به عین مسمله است
 و در این شعر به عین مسمله است
 و در این شعر به عین مسمله است
 و در این شعر به عین مسمله است

خطاطی در این خط

خطاطی در این خط

خطاطی در این خط

خطاطی در این خط

خطاطی در این خط

خطاطی در این خط

خطاطی در این خط

خطاطی در این خط

خطاطی در این خط

خطاطی در این خط

خطاطی در این خط

خطاطی در این خط

خطاطی در این خط

ع

نور و زریه مرگ گوشتال
مشقش بجام ریخت
ماضی گذشته و دار و تقبل آسمان
منظومه عاشقانه عطارانی نقد حال

فسر و کی مشتق، لی، باله، نه، الم...	فکر و چون باب و تمثیل به با خست فرست غنیمت مرده و آفت از دست خود او دی نمودن، طلوع بایر ت
-------------------------------------	---

دو غزل که قاف

قرار و شکن لطف تبار محال قد بر راه محبت نهان آسانست مست و فتنه ناله آن اگر چه مختصست قیاس به چه چیز می کنی غیر نسبت نهار و شوق عطارانی به طریقه است	نگاه بر رخ زیبای آن نگار محال ولی کشیدن جو و بنای بار محال ولی به وجود منته و پیشین افعال بنیاد با، سینه به سینه نام محال ایانیت می این را نه نام محال
---	--

ایضا

تقدیر و واسطه چمن را بعد افعال قوی بیا و آن قدر ناما سری بطوق قلع بیک شیره نوکل گشت، چمن تنگر که از بخت نین پیاله یافت تالاب تو یافته عطارانی که درین	پیشین خست و نور و زریه مرگ یابل بلوصف آن فکر کار بیکه کار و صبا "لف" تو و نیند بیکه واقع دل از بهای لب از روی خال گشتند طولیان همه و شکستین قال
---	---

دو غزل که قاف عزلی

آگاه که زوهره ام و زوهره گل آشنا و درست صبا ناله خوش جهان آناه به دست زریه بر سر سایه از ناله و بروای صبا بمنزل دوست	فصل و شوق زریه باز نغمه بلبل ز ناله غنچه و از زمین طره سنبیل و دم از مجاهده چون صوفیان نه حاصل سلام ما بر سان و ز خود شصتین قل
---	---

ماضی گذشته و دار و تقبل آسمان
نور و زریه مرگ گوشتال
مشقش بجام ریخت
منظومه عاشقانه عطارانی نقد حال
نور و زریه مرگ گوشتال
مشقش بجام ریخت
ماضی گذشته و دار و تقبل آسمان
منظومه عاشقانه عطارانی نقد حال

[illegible]

وفا که و کس جربا جبران عسرت
 در آن طوطی زاینده در و زنده گروه
 وفاق کی به عطائی کنندین دین
 وعده آ بود ترا با من خندیده کمال
 ده که عمری به قضای تو بسنی خون خوردم
 وقت ما ویرد بنال تو گر وید در رخ
 وحشت آمد ز تو ام زانکه بر غیب گل
 و الا ای عطائی کباب لاله زبان

کافه

که کار نیک گریزان بعصیت مائل
 جوهر پشت قوی و شکم تنه بغل
 که اندازد اند بفسق اندرون چو خرد گل
 ایضا خود شکستی تغافل چو قصا ویر خیال
 بود و دل ز وفای تو تنهای صالی
 بس گر انما به درمی داده خریدیم سال
 از بهار تو بخیمند جهان فارغ بال
 زین سبب ما و دل آید طلب کسب کمال

دو غزل که بای هوز

بان ای دل بلاکش ما ز فلک منال
 هر پنج از سبب در جتی شمار
 هر چند از جنای تان کشیده
 همچو آن کجاست چون شویم برایت
 همت بلند خواه عطائی بر آه عشق
 هر جا که بشکند به چمن در بهار گل
 هر رنگ عارض تو نگردد و هیچ رنگ
 هر سوزند چو شبنم گان سر کج باغ
 هر دم خراش سینه بل برای اوست
 ناموئی کوه و باغ چمن گشت لاله زار

کافه

خو کرده چرو و دارا کن خیال
 ز بهر حکیم کامل مطلق بود زلال
 اخروفا و آید کند دولت و سال
 ایضا تا کی زمانه بخت سلک آسمان دلال
 کوئی قول خویش همی بر لبوی حال
 وار و پیش سن رخت فخر گل
 گر چه صفا و رنگ بر آرد بهار گل
 و راز روی روی تو بی اختیار گل
 تا از نسیم زلف تو شد بوی دار گل
 از بسکه که کوهک عطائی نثار گل

غزل هجری

نگه کن ز آب و تاب زلف سنبلی
 سنی ناطره بین بر صورت گل

تجربین و زلف سنبلی

ای همان

تجربین و زلف سنبلی

ای شایسته

و در آن تو در آن راه

ای شایسته

و در آن تو در آن راه

ای شایسته

و در آن تو در آن راه

ای شایسته

و در آن تو در آن راه

ای شایسته

و در آن تو در آن راه

ای شایسته

و در آن تو در آن راه

ای شایسته

و در آن تو در آن راه

ای شایسته

<p>تبی صوفی چه کردی حاصل از زهد تی با که چرا کشتی تنی مغر تی گریه است آشوب عشق است تی آزاد شو همچون عطالی</p>	<p>بخور با ما دو تا چیسانه زنبیل شوی که روز دنیا مانگ قیطن بناله ساز کن تا نند بلبل بطوق اندر گلو تا کی چو فاخته فصل</p>
--	---

روزنامه‌های تهرانی

دو غزل لیلی سانی

یک خنده لبان تو صد نو بهار گل یا تو یافته است چو آب خضر بکام ایها زلف تو جمال تو در شکفتن تمام بنات لب تو چمن گز سر نیان	یک جلوه جمال تو صد لاله زار گل لب تر میکنند بلب جو سار گل آماج کرد حسن تو نیکوتر گویند گل آید ز بیابوس تو صد افتخار گل
یک گل اگر طلب خطای کند سی	آرزو گشتن صد هزار گل

انضا

یاد آنگاه بود که بعد از خلق جلیل
 یاد آنگاه پیش از آنکه از عالم بیرون
 بگردید و بیای طایفه بگفتند و پیش
 آنگاه که بیاید جهان فانی را
 بگویند و بیاید صاحب حق را

پدید آمد و خلق تو بر صورت جمیل
 بر تو آفرید گوارا غذای جمیل
 شما بدید که بگذری بنظر گاه بجمیل
 و نبیند نفس طبع فرو مانده ذلیل
 بکامیابی تو عطا می بود کفیل

الحمد لله الذي جعل هذا الكتاب من كتب الطائفة التي هي من كتب
مناهج الكمال في معرفة الله تعالى ورسوله صلى الله عليه وآله وسلم
وآله الطاهرين عليهم السلام وجميع الأنبياء والمرسلين
والمؤمنين والمؤمنات والذين آمنوا وصدقوا بالحق
والذين هم على صراط مستقيم

وجه تحقیر بر خاتمه
بر آستانه ایست که این کتاب طبع
از این اقیانوس مهر و دستخط منتهی نموده شد

ملک
مستقیم ہو کر
عالم فطرت میں
مستقیم ہو کر
ملک
عالم فطرت میں
مستقیم ہو کر
مستقیم ہو کر
مستقیم ہو کر

[illegible]

4991

CMIE

1915 Δ175

20

4492

1812

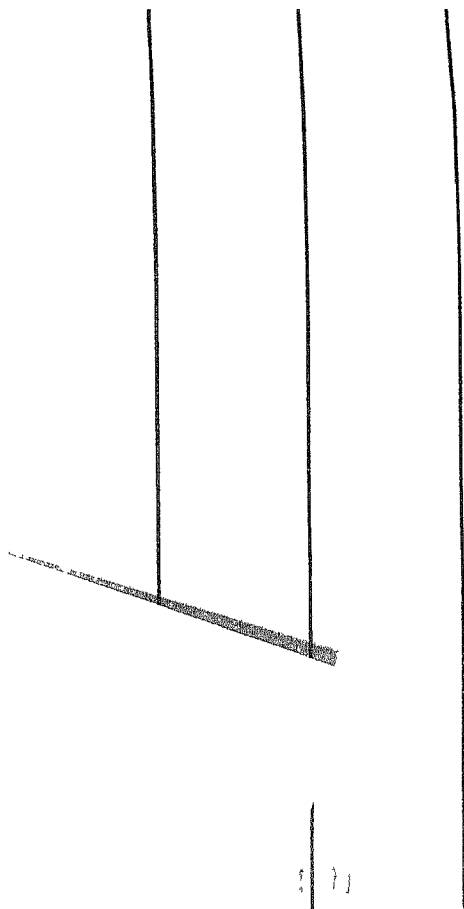
1915 Δ175

18

4492

1812

Date	No.	Date	No.



ΕΡΓΕ

ΠΟ

4492

1915 ΔΙΕΥ.

ΕΡΓΕ

ΠΟ

1915 ΔΙΕΥ.

4492

1915 ΔΙΕΥ.

Date	No.	Date	No.
------	-----	------	-----